



HARVARD UNIVERSITY

**CENTER FOR MIDDLE EASTERN STUDIES
IRANIAN ORAL HISTORY PROJECT**

**DIRECTOR: HABIB LADJEVARDI
PROCESSING SUPERVISOR: ZIA SEDGHI
TRANSCRIBER: SHAHIN BASSIRI**

NARRATOR: ASSADOLLAH MOBASHERI

DATE OF INTERVIEW: JULY 5, 1984

PLACE OF INTERVIEW: PARIS, FRANCE

INTERVIEWER: HABIB LADJEVARDI

TAPE No.: 5

RESTRICTIONS: CLOSED DURING THE LIFETIME OF THE NARRATOR

03-10-87

INDEX OF TRANSCRIPT

NARRATOR: MOBAA MOBAA
TAPE NO.: 25

(LIFE)-----

AMINI, ALI, BACKGROUND & CHARACTER OF
AMINI, ALI, RELATIONS WITH THE SHAH
AMINI, ALI, ROLE PRIOR & AFTER REVOLUTION
ARAGHI, MEHDI
BAKHTIAR, CHAPOUR, BACKGROUND & CHARACTER OF
BATMANGHELICH, GEN. NADER
BAZARGAN, MEHDI
BAZARGAN, MEHDI, AS PRIME MINISTER
BEHESHTI, AYATOLLAH MOHAMMAD-HOSSEIN
CABINET OF AMINI, ALI
CABINET OF BAKHTIAR, CHAPOUR
CABINET OF BAZARGAN, MEHDI
CLAPP, GORDON
CLERGY, GOVERNMENT & THE
CLERGY, POLITICAL ROLE OF
CORRUPTION, GOVERNMENT MEASURES AGAINST
FAKHR-E MODARRES
FIFTEENTH OF KHORDAD 1342 UPRISING, THE
HADAVI, ?
JUSTICE, MINISTRY OF
KHALKHALI, SHEIKH-SADEGH
KHOMEINI, AYATOLLAH ROUMOLLAH, BACKGROUND & CHARACTER OF
KHOMEINI, AYATOLLAH, IN PARIS
KHOMEINI, AYATOLLAH, RULE & ADMINISTRATION OF

روایست‌کننده : آقای دکتر اسدالله مبشری

تاریخ مباحثه : ۵ ژوئیه ۱۹۸۴

محل مباحثه : پاریس - فرانسه

مباحثه‌کننده : حبیب‌لاجوردی

نوار شماره : ۵

ج - تمام کارهایی که شده بود در ایران از حیث ساختمان سدچی وچی که زیاد بود همه را رسیدگی کردیم و کارمقاطعه کارها و کارفلان و دزدی ها همه را در این کارها پیدا کردیم و دزدها را که آنوقت یکمده افسرهای مهم هم تعقیب کردم ، گرفتیم مثل سپهدکبا ، سپهدعلوی مقدم رئیس شهربانی و تمام این افسرهای ارشد ارتش را تعقیب کردیم و پرونده‌هایشان را ، البته شاه ناراحت بود جنگ حسابی کشمکش داشتیم او میخواست اینها تعقیب نشوند ، عوامل زندگیش بودند ، ما هم میخواستیم تعقیب بشوند دیگر ، برای اینکه جرائم را اینها میکردند . همانوقت هم میگفتم بهمی اینها میگفتم که یکقدم تسلیم قانون بشوید این فسادها را نکنید وگرنه سیل میآید همه‌تان را می - شورد و می برد و تو دلشان بعدبهم میگفتند که ما را تهدید میکند فلانکس میترسانند . گفتم نمی ترسانم این واقعیت را من میبینم . سیل میآید نا بود میشوید شما .

س - بعضی ها میگفتند اینکار را در زمان امینی روی عوامفریبی انجام دادند .

ج - من کردم ، نه عوامفریبی چیست ؟ مردم هرگاه .. آخربه چه دلیلی عوامفریبی ؟ یکعده دزدقوی تعقیب شدند ، خوب چه بهتر . کاش همه ی عوامفریبی ها کار صحیحی باشند چه عیبی داشت .

س - بعد اینها که همه آزاد شدند .

ج - نه ، بعد که ما را بیرون کردند بله دیگر . ما را بیرون کردند منم استعفا دادم بعد

هم‌شاه هم فشار آورد که «اصلاً»، من اصلاً «خودم تقاضا کردم آمدن بیرون دیگر ولی آخر اینها اولاً» که آنوقت خود صدرا لاشراف، خدا رحمتش کند، بیکروزی با من «بود گفت»، من یقین دارم که تا ۳۰ سال دیگر این کار شما طوری است که کسی جرات نمیکند دزدی کند. «یعنی بقدری در دزدانها رعب ایجاد شده بود که دیگر جرأت دزدی سلب شده بود، اینطوری شده بود. ولی بعد از ما اصلاً» تشویق کردند دزدی باشد مبادا دزدی از بین برود چون اگر دزدی میرفت دیگر حکومت شاه و آن ایادی شان با دزدی زندگی میکردند بابی عفتی آخر. اصلاً اینکار عوام فریبی چه آخر عوام فریبی همین... دزدانها را گرفتیم پولها را که گرفته بودند پس گرفتیم.

س - چه کسانی بودند معروف‌هایشان؟

ج - خیلی‌ها بودند. مثلاً «ابتهاج من توقیفش کردم. ابتهاج یک آدمی بود که خوب بنظر من یک عامل خارجی است ابتهاج. در ایران چکار کرد؟ آمد سازمان برنامه را درست کرد نه اطلاعی داشت. اگر دیده باشید لباس سفرمی پوشید مثلاً» میرفت در فلان کارخانه‌اش که نصب کردند عکس میانداخت که دارد کارخانه را... تواز کارخانه آخره را اداری نگاه میکنی؟ یا میرفت فلان. و اصلاً بازی لباس سفر و کاسک و فلان کارهای فنی که با پول گزاف. آنوقت مثلاً «نمیدانم لیلیان - کلاب آوردند در ایران که قصه‌ای دارد در اهواز، چه دزدی‌ها کردند.

س - چه کسانی؟ لیلیان‌تال؟

ج - لیلیان - کلاب مال آمریکا بودند خیلی معروف بودند. اینها را ابتهاج آورد. آن باروکه آمد جاده سازی بکند اسمش بادم رفته متأسفانه، آمد چندین کیلومتر جاده بسازد، ده کیلومتر ساخت پولها را هم گرفت. خیلی معروف است. اینقدر پول تلف کرده بود ابتهاج که من گاهی شب که میرسیدم تو دادگستری اینها را... به اصطلاح این پولها رقم‌ها را که پیدا میکردم خیال میکنم که اشتباه میکنم، عدد به این درازی دادند - به یک آمریکایی. یک پولهایی مثلاً «آقا ده میلیون دلار در یک معامله مثلاً» زیاده

داده بودند میگفتند، " ساگدان نیستیم که اینها را پس بگیریم. " فکر کنید یک پول گزافی مال ملت فقیر لار را میبخشید. اصلاً از کیسه کی داری می بخشی؟ خیلی جنایت. می گفتند آدم درستی است. گفتم آقا این درست میلیاردها مال ایران را به باد داده من نمیدانم درست است یعنی چه؟ میخواهم نباشد درست، قربان آن دزده پول ملت را حفظ میکند و صنا هم خودش میدزد. این بهتر است. توقیفش کردم غلامه. ابتهاج هم با امینی رفیق از بچگی بودند و تصور نمی کردند، هم اینقدر برای خودش نفوذ شخصی پیدا کرده بود که اصلاً تصور نمی کرد کسی جرأت اینکار را بکند. من میدانستم که با امینی رفیق هستند نمی گذارد. بکروزی امینی که آمده بود کاشان نمیدانم چه چیزی را افتتاح بکند یا دم نیست. تا این رفت از تهران بیرون موقع را مفتنم شردم گفتم اگر امروز اینکار را نکنیم دیگر نمیتوانم. همان روز ابتهاج را خواستیم و توقیف کردیم.

س - یعنی خود شما ..

ج - بله.

س - خودتان حکمش را نوشتید؟

ج - حکم را ... من پرونده .. در بازرسی بودم فرستادم به دیوان کیفر آنها هم فرستادند پیش بازپرس و توقیف کردیم و همان روز هم گرفتیمش. امینی خودش به ما گفت. گفت، " آدم خانه باز کردم را دیورا دیدم حکم توقیف ابتهاج گفتم وای وای با این من رفیقم وفلان و اینها حالا که دشمن. " غلامه گرفتیمش. مدتی نگاهش داشتیم و پرونده اش را تشکیل دادیم، از آمریکا یک عده ای آمدند خیلی مفصل است بنفع این آمدند. یادم هست یکی از این آمریکایی ها آمده بود آمدند که، " چرا این توقیف شده؟ " اصلاً مهم بود عامل آنها بود. گفت، قبل از جلسه همان آمریکایی ها یک جلسه بزرگی تشکیل دادیم اتاق وزیر عدلیه، " ما نمیدانم این همه پول به ایران دادیم چطور شده؟ " قبلاً میگفت. بعد شروع کردیم مباحثه راجع به کار ابتهاج. گفتم،

ابتهاج آخرچکار کرده گرفتیش؟ یک مردبانگی است و نمیدانم وارد و اینها. " گفتم الان گفتید که نمیدانید اینهمه پول به ایران دادید چطور شده؟ گفتم یادتان هست الان پرسیدید؟ گفت، "آره." گفتم ما هم همین را از ابتهاج داریم می پرسیم، اینهمه پول بدست من که ندادید بدست ابتهاج دادید. الان که هیچی نیست هیچکساری نشده ما هم همین را داریم می پرسیم و از این بابت هم توقیفش کردیم. دیگر هیچی نگفت. همان لیلیان - کلاب و کشت نیشکروفلان خیلی مفضل بود پرونده ابتهاج و سازمان برنامه، پولهای که خرج کرده بودند. پولهای که .. اصلاً تمام ایرانیها را بیرون کرده بود باز بدست گذاشته بود. تمام روسا همه کارهها خارجی بودند - آمریکا انگلیسی. یک ایرانی را به شرف سمت به او داده بود. اصلاً معلوم نبود که این خارجی است، اصلاً یک بیگانه است با مملکت ما. اصلاً بیگانه بودنش معلوم بود. خوب، بعد هم که آمده میلیاردها آورده. از کجا آورده؟ ابتهاج که پول دار نبود که، می گفتند آدم درستی است. چه درستی؟

س - مدتی زندان بود.

ج - بله، مدتی زندان نگاهش داشتیم و آن افسرها همینطور. من که رفتم همه را یکی یکی بیرون کردند.

س - بعد از شما؟

ج - بله، آزاد کردند. بعد آزاد شدند و آمدند بیرون.

س - آن آقای احمد آرامش هم در این کار دخالتی نداشت؟

ج - آرامش که نه ..

س - در توقیف با ملاح تشکیل پرونده با اراشه مدرک؟

ج - نه ابدا نه. او را هم که بعد کشتند میدانید؟

س - می شناختید شما او را؟

ج - من یک دفعه دیده بودمش. بزدی بود. بله، از دور می شناختم رفاقت و آشناسی

نداشتم با هم .

س - شاعر مودید بعد که بازنشسته شدید آنوقت چکار میکردید؟

ج - بعد بازنشسته شدم و دیگر مشغول شدم به کتاب نوشتن که دوست داشتم و ترجمه و تألیف و گاهی میآمدم اروپا بچه‌هایم را میدیدم بچه‌هایم در اروپا بودند نمیتوانستند بیایند ایران از دست سازمان امنیت .

س - شما هیچوقت عضو نهضت آزادی بودید؟

ج - نهضت آزادی نه ، با آنها همکاری کردم .

س - آشنائی شما با آقای بازرگان از کی شروع شد؟

ج - از خیلی قدیم دیگر . بالاخره توهمین جا بودیم جنبه ملی ، نهضت آزادی همسسه یکی بودیم دیگر .

س - پس اولین بار ..

ج - بعد در حقوق بشر با هم کار میکردیم وقتی تشکیل دادیم من بودم ..

س - حقوق بشر که مربوط به یکی دو سال قبل از انقلاب است .

ج - بله .

س - مثلاً " از ۱۵ خرداد شما چه خاطره‌ای دارید؟

ج - ۱۵ خرداد که ..

س - ۱۵ خرداد که تهران متقلب شد .

ج - یعنی مال خمینی؟

س - بله ، بله .

ج - هیچی دیگر ، زمانی که خمینی رفت ایران من اینجا بودم پاریس بودم . آنوقت ..

س - نه ، ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ منظورم است .

ج - میدانم ، وقتی که نطق کرد خمینی دیگر علیه شاه . هیچی ، نطق کرد و خوب ما خیلی

خوشحال شدیم خوشمان آمد از این مردم . عرض کنم که ما رفته بودیم یک دوسه روزی -

تعطیل بود مال عاشورا و تا سوعا پشت سرهم ما رفته بودیم رشت . مثل اینکه یک کسی ، درست یادم نیست ، یکی آمازقم یک آخوندی مرا پیدا کرد و گفت ، " آقا میگویند یک سری به من بزن . " خمینی . مرا خواستند و خیلی هم خوشحال شدم ولی با چندتاسا از رفقایمان قرار گذاشته بودیم که دوسه روزه برویم رشت . گفتم میروم رشت برگشتم میروم پیش ایشان . رفتیم و برگشتیم زودهم آمدیم تهران دیدم که دسته های سینه زنی و شعر " خمینی ، خمینی دست خدا یارتو مرگ بردشمن خونخوار تو " اشاره بسوی مقر شاه . داد بپسداد . اصلا " خیلی روشن بود که یک انقلابی در حال تکوین است . بعد نظامی ها ریختند و این سروصداها ... بعد کارتر که آمد راجع بسه حقوق بشر نطق کرد و فلان که میدانید ..

س - نه ، این که حالا با اصطلاح این او اخواست . همان موقع ۱۵ خرداد شما هیچ تخمینی نمیتوانستید بزنید چند نفر کشته شدند ؟ چون صحبت از هزار و صدو ..

ج - نه ، خیلی بیشتر بود منجمله میگفتند هفت هزار نفر .

س - ۱۵ خرداد ؟

ج - ۱۵ خرداد میگفتند هفت هزار نفر از طریق ورامین کفن پوشیدند به دفاع از خمینی آمدند که بیایند تهران نزدیک که شدند همه رابه تیسر بستند ، مثل اینکه این اویسی هم منتهم میشد که این دستور کشته شدن ... خیلی منتهم به کشتار بود . در کردستان خیلی آدم کشت بدون شک . خیلی ها هم میگفتند مسلمان است همیشه جانمازش سوی ماشین هست . گفتم آدمکش است ، مسلمان چه ..

س - بین ۱۵ خرداد و این تشکیل کمیته حقوق بشر شما هیچ فعالیت سیاسی داشتید ؟

ج - ما همیشه فعالیت سیاسی داشتیم .

س - چکار میکردید ؟

ج - وقتی که خمینی را گرفتند همه علمای درجه اول ایران آمدند تهران برای اظهار همدردی و کمک به خمینی منجمله آقای میلانی بود ، آیت الله میلانی ، از مشهد . مرد

فوق العاده بزرگواری بود، مورد علاقه همه‌ی مردم ایران بخصوص مشهد مرد فسوق - العاده‌ای هم بود، خدا رحمتش کند، ایشان هم تشریف آوردند تهران برای خاطر خمینی خوب همه‌ی آخوندها را هم گرفتند و حبس بودند و من جمله همین فلسفی که چند روزی حبس بودند جز میلانی را که نمیتوانستند بگیرند. میلانی هم در شمیران خانه‌ای گرفته بود از رفقای ما آنجا بود. ما با میلانی کار میکردیم که گفتم " شما یک حزبی تشکیل بدهید شما را همه دوست دارند .. "

س - میلانی ؟

ج - بله میلانی .

س - (؟) با میلانی بود .

ج - میلانی بله . گفتم : بازاری ها هم به شما ارادت دارند مسلمان هم هستند و شما را تقویت میکنند . شما باشید از اینها یک سازمانی بدهید ، تشکیلات سیاسی با رفقای ما که فکلی هستند با اصطلاح شما با هم اشتلاف کنند ، با هم کار بکنند .

س - منظورتان از رفقای فکلی چه کسانی بودند ؟

ج - همه‌ی رفقای ایرانی ، همین افراد مثل بازرگان . آخر آنها که عمامه‌ای هستند دیگر ما که کراوات میبندیم اصلاً ما را ملحد میدانستند ، ما هم آنها را مثلاً " خیلی علاقه مثلاً " شاید نداشتیم فلان . گفتم آقا بیا بند همکاری کنند بازاریها با آخوندها همکاری کنند . آخوندها میآمدند اشخاص خوبی بودند که پیش میلانی میآمدند و ما با آقای میلانی مشغول همین کاری بودیم . البته مقداری هم ندوبعد آمدند میلانی را تبعیدش کردند دوباره به مشهد ، نمیتوانستند بگیرندش . رفت ایشان مشهد و ما یک تماسی داشتیم و این داشما " این کارها هی قوی میشد و جنبش هی قوی تر میشد تا وقتی که خیلی عینی شد دیگر . روبه روز ما همیشه کار میکردیم با مردم .

س - آن زمانی که آقای بازرگان و طالقانی را گرفتند و محاکمه کردند

ج - نه ، اینکه قبلاً . اینکه میفرمائید خیلی قبل از اینها بود که گرفتند و محاکمه کردند

س - بعد از ۱۵ خرداد دیگر؟

ج - بله ، یعنی قبل از این حوادث حقوق بشروفلان .

س - بله من همان دوره را دارم میگویم .

ج - بله ، آنوقت بود و اینها را گرفته بودند .

س - شما تماس داشتید؟

ج - چرا تماس داشتیم . مثلاً " لایحه برایشان مینوشتیم ، با همین مرحوم فخرمدرس

آشنا بودم که کشتند طفلک را . دادستان کل ارتش بود ، دادستان ارتش بود ، رئیس

دادستان ارتش بود این بود که چیز شد مثل اینکه . عرض کنم که ..

س - با فخرمدرس .

ج - با فخرمدرس میرفت هم اداره دادستان ارتش ...

س - چیزهای بدی راجع به او میگویند .

ج - چه چیز بدی راجع به او میگویند؟ خوب ، افسر بود دیگر ، اولاً " دزد که هیچ نبود .

آدم درستی بود ، خیلی هم مسلمان بود با مصلاح ، نماز خوان ، روزه گیر خیلی زیاده .

ارتشی بود افسری بود خوب مطیع قوانین ارتش بود دیگر . خوب اینها را جرم میدانستند

گرفته بودند علیه اینها ادعا میکرد . بالاخره کاری که دادستان ارتش خوب ، مسا

با همه اینها مخالف بودیم که چرا اینکارها را میکنید؟ او هم کمکهاشی که میتوانست

میکرد در حدی که امکان داشت . ولی خوب افسر بود دیگر دادستان بود بالاخره اینکارها

وظیفه‌ی قانونیش بود با مصلاح بود . ما با همه‌ی اینها بد بودیم و اینها را بد میدانستیم

بعد هم که او را کشتند . ولی پول بگیر نبود ، اذیت کن نبود ، یک دادستان ارتش بود

خلاصه . عرض کنم که بعد هم که حقوق بشر را تشکیل دادیم که خیلی مهم بود خانسی

آقای سنجابی و دعوت کردیم خبرگزاریهایی خارجی و داخلی آمدند .

س - چه کسانی بودند؟ سرکار بودید و ...

ج - خیلی ها بودند همین آقای بختیار بود .

س - شاپوربختیار .

ج - همین شاپوربختیار بله . ایشان عضو آنجا بود .

س - حاج سیدجوادی ؟

ج - حاج سیدجوادی بود ، عرض کنم خیلی ها بودند

س - بازرگان .

ج - بازرگان بود ، بنسافتی بود ، مهندس بناقتی که حالا هم هست . این چیز بود که هنوز حبس است بیچاره ، این ملکی بود که رئیس دانشگاه شد زمان حکومت موقت بعد گرفتندش چون سمپاتی داشت با مجاهدین و هنوز هم حبس است بیچاره . او هم جزء شیخ ها است آخوند است پدرش و خامنش و گرنه کشته بودندش . ولی حالا زندان است بیچاره میآید سینه میزند

س - شما خودتان هم هیچ سمپاتی با مجاهدین و اینها هم داشتید ؟

ج - من نه ، نه . اوائل که اینها مشغول ... کارهای مهمی کردند مجاهدین یکوقتی ، کشتند چندتا آمریکائی کشتند ، کارهای مهمی . خوب طبیعتاً " از این کارها ایشان ما خوششان میآید اینجا ، خیلی شجاعانه و دلیرانه و فداکارانه بود کارشان ولی تماس بگیریم و فلان . بعد که کارهای کردند که من خیلی بدم آمد ...

س - با شریعتی چه ؟

ج - با او هم ما آشنا بودیم .

س - مربوط بودید ؟

ج - مربوط بودیم بله . عرض کنم که آنوقت یکمده از رفقای خودشان اینها کشتند من تعجب کردم ..

س - مجاهدین ؟

ج - همین مجاهدین آره دیگر . کارهای مهمی کردند ، فداکاری کردند کشتار هم کردند خودشان . یعنی خونریز بودند اینها . الان هم خیال میکنم که اگر یکوقتی بیایند

که تصور نمیکنم یک همچین وقتی برسد اینها خونریز هستند خیلی ، خیلی خونخوار هستند اینقدر که می شوم از اینها آدمهای رشوفی نیستند . خلاصه آنوقت البته ما به اینها خوش عقیده بودیم چون کارهای مهمی کردند ، فداکاری مهمی کردند خیلی فداشی دادند همانوقت ها ، یادتان هست ؟

س - بله .

ج - خیلی علیه شاه اصلاً نرمش نداشتند ، مقاومت فوق العاده کردند توزندان . بالاخره یک چیزهایی است اینها دیگر . جوانهایی بودند فداکار و خوب بعد دیگر به این صورتهای این درآمد دیگر من از درونشان اطلاعی نداشتم اینها چه هستند چه نیستند ولی خوب اینها دولت فعلی خیلی با اینها بد هستند ، خیلی بدبین هستند . حالا چقدر درست است تحقیقاتی میخواهد که من نمی دانم ، من تحقیقات دقیقی راجع به اینها ندارم ولی خوب میدانم که خوب هم دیگر را کشتند خوب کار و حشناکی است چندتا رفیق هم دیگر را بکشند بخاطر عقیده ی سیاسی . خوب عقیده ما ان اینست مثلاً" . اینطور بود

س - آنوقت هم یک کمیته تشکیل شد آنوقت بعد شما هم ..

ج - کمیته حقوق بشر را میفرمائید ؟

س - حقوق بشر ، بله .

ج - بله . هیچی این بود و مشغول کار شدیم . بعدگاهی ما را محاصره میکردند اذیت می کردند تا مین زیادی نداشتیم اصلاً" میخواستیم یک سرومداشی هم راه بیاندازیسم و با دنیا تماس بگیریم وضع ایران را بگوئیم . رفتیم تمیم گرفتیم برویم منزل آقای شریعتمداری در قم متحمن بشویم . رفتیم آنجا . ایشان هم خوب با اینکه مخالف حرفهای ما بود خیلی محبت کرد ..

س - چرا مخالف بودند با حرفهای شما ؟

ج - آخراً و با شاه مثل ماکه نبود . ما با شاه دشمن بودیم و اصلاً" سلطنت را یک چیز بود تحمیلی میدانستیم به ایران . شریعتمداری اینطوری فکر نمیکرد خوب بالاخره . معذرا

خیلی به ما محبت کرد .

س - چه کسانی بودند آنجا ؟

ج - خیلی ها بودیم . من بودم دکترمینا چی بود ، عرض کنم که همین ملکی بود که عرض کردم رئیس دانشگاه بعد شد . عرض کنم که ، خیلی بودیم . یک دکتر وزیر هست که حالا هم هست طفلک بچه اش را هم کشتند .

س - دکتر رضوی ؟

ج - نخیر ، وزیر .

س - وزیر .

ج - او بود . خیلی بودیم خیلی بودیم . بعد بازرگان وسعایی هم روزهای آخر آمدند . بعد هم به ما تا مین داد سر لشکر مقدم که کشتندش . او را هم من ندیده بودم ولی معروف بود که مردی است که هیچ اذیتی به احدی نکرده و خیلی عاقل است صلاح دولت رامسی - داند که بعضی کارهای غلط نشود ولی اذیت هیچ نکرده هیچوقت است هم نکرد و کشتندش من تعجب کردم چون بهمین آخوندها هم خیلی میگویند کمک کرده بود خیلی زیاد . ایشان بود یک عده ای بودیم هفت هشت ده نفر بودیم و ماندیم . آنجا شروع کردیم آمدند سرما فهمیدند که ما متحمن شدیم و همان کارها فرهنگی بازی هائی که آمدند از اینجا فرانسه ، از آلمان ، از ، میدانم ، همه جای دنیا آمدند آنجا

س - خبرنگارها .

ج - بدیدن ما که چه هستید ؟ چه میگوئید ؟ ما هم دیگر هر چه دلمان میخواست می گفتیم ، از آمریکا مرتب تلفن میکردند ما میکردیم آنها میکردند پولش را هم بیچاره شریعتمداری از جیبش میداد دیگر ، (؟) خیلی آنجا کارمان فعال بود . بعد به ما تا مین دادند که قطعاً .. قبلاً هم خطری نداشت برای ما ولی دیگر کردیم حالا که بعد آمدیم تهران . آمدیم تهران دیگر حقوق بشر جا افتاد . یک نامه نوشتیم و کار میکردیم و جلسه داشتیم کم کم تا این حوادث شد و با بازار ..

س - مثل اینکه دسته دسته شده بود دیگر ..

ج - بله .

س - مثلاً " متین دفتری اینها یک دسته دیگر بودند .

ج - همه بودند دیگر ، همه یک جوری بنحوی کار میکردند و بعد دیگر زد و خوردها و آخوندی و با زاروفلان .

س - این آخوندها ازکی سروکله شان پیدا شد تو این جریان .

ج - اینها قبلاً " دورهم بودند و تشکیلات داشتند توی مساجد و فلان بهم مربوط بودند .

بعضی ها ایشان هم صحبت میکردند بنفع خمینی، میگرفتند حبس میکردند این کارهای غلط دولت بود . و بعد دیگر یک حوادثی پیش آمد که تظاهرات مردم . من دیدم یک شبی فرداش یک تظاهراتی آخوندها داده بودند که مردم جمع شوند و من یقین داشتم که خونریزی میشود ، وز خیلی ناراحت بودم . یادم هست سحر که نماز صبح که خواندم رفتم خانه ی دکتر مینی ، الهیه مینشست ، او چون میدانستم سحر خیز است و نماز هم میخواند . رفتم پیش و گفتم آقا امروز یا فردا همین امروز من میترسم خونریزی بشود . گفت ، " آره . " آهان قبلش ، نمیدانم ، با نظری آمد خانه ی ما ، خدا رحمتش کند مرد خیلی خوبی بود ، یا من رفتم . خلاصه ، گفتیم آقا خطراً امروز دارد چکار میشود کرد ؟ مطهری گفت ، " اگر میشد دولت قول بدهد که اذیت نکند مردم اجتماع بکنند بروند بیرون توبیا بان توی شهر علیه شاه حرف نزنند آنها هم نریزند بجان مردم تیراندازی کنند توبیا بان کسه رفتند حالا بگویند به شاه هم فحش دادند طوری نمیشود . اگر این کار بشود هم از خونریزی جلوگیری میشود هم مردم میتینگشان را دادند و برای ما هم خوب است . من رفتم خانه ی دکتر مینی این را به او نگفتم گفتم آقا این خطر امروز زیاد است ؟ گفت ، " آره . " گفتم یک کاری بکنید که .. گفت ، " چکار بکنیم ؟ " این نقشه را . گفتم اگر اینطور میشد که دولت قول میداد که مزاحم مردم نشود تیراندازی نکنند ..

س - این زمان حکومت کیست حالا ؟

ج - علم است ، علم .

س - علم؟

ج - علم که نخست وزیر بود هنوز چیز نیا مده بود . شریف اما می ... بعد از علم که آمد؟

س - علم که در زمان ۱۵ خرداد بود . هویدا بود و آموزگار و شریف اما می .

ج - نه هویدا بود . نه هویدا بود هنوز شریف اما می نیا مده بود . گفتم اگر اینطور بشود خیلی خوب است . گفت ، " بله . شما بنشین من بروم خانه هویدا یا علم یادم نیست ، و بروم صحبت کنم و بیایم به شما نتیجه را بدهم . " من نشستم خانها امینی و ایشان سوارا تو موبیلش شد و رفت . رفت و یکی دو ساعت بعد آمد و خیلی خوشحال و گفست موافقت کردند که آنها بشرطی که توشهر از شاه بدنگوبند . بیرون میروند هرکاری می - خواهند بکنند .

س - این جریان عید فطر باید باشد .

ج - من یادم نیست روزهایش ، روزها یادم نیست قاطی است . گفت ، " خیلی خوب . "

خیلی کار کرد آنروز امینی . منم رفتم خانهای مرحوم مطهری و گفتم اینها موافقت کردند . همینطور شد مردم تجمع کردند توشهر فحش به شاه ندادند به آنها هم کسی تعرض نکرد . رفتند تو صحرا کجا جمع شدند آنجا البته میتینگ و فحش به شاه .

س - شما از کی حس کردید که این شاه رفتنی است ؟

ج - والله من اینجا حس کردم اینجا که رفتم پیش آقای خمینی یکروز روز پیش راه بیمارستانی شده بود در ایران و یک قطعه نامه ای در پایان روز نوشته بودند . من خوانده بودم دیدم راجع به سلطنت و شاه هم دیگر چیزی ننوشتند . رفتم بودم پیش آقای خمینی اینجا گفتم آقای پرویز که این بلوای مهم بود خوب راجع به شاه هم که قطعه نامه ننوشتند که اینها هم باید بروند . گفت ، " نوشتند . " گفتم ندیدم . فرستاد ایشان از اندرون آن صورت قطعه نامه دیروز آوردند و نشان داد گفت ، " اینها . " دیدم نوشتند آره . بعد خود ایشان گفت ، " این که رفتنی است ، این که کارش تمام است . " خیلی قاطعانه . که من تعجب

کردم آخر با این قاطعیت نمیشود. گفت، "ایشان که رفتنی است، کارش تمام است." من دیدم که حتماً "یک چیزی است که ایشان به این قاطعیت میگوید واقعی است. آنوقت احتمال زیاد دادم که، مثلاً" نود در صد، این کارش تمام است. بعد هم که نطق خودش را.. س- آن سرچشمه‌ی قاطعیت ایشان از کجا بود؟

ج- من نمیدانم دیگر، این حرفی بود که ایشان بمن زد. عرض کنم که خلاصه اینجاست من خیلی کوشیدم رفتم لندن با آقای جم، جم خیلی مرد، آشنا نبودم. ولی همیشه از او، از اشخاص خوب، شنیدم مرد حسابی است، ایشان را دعوت کردم که بیاید با کابینه کار کنند آقای خمینی هم موافقت داشتند ولی بعللی نمیتوانست بیاید گفت، "من بعد می‌آیم ایران." که بعد هم دیگر حوادث اینطور شد رباحی وزیر جنگ شد و وزیر دفاع شد و این حوادثی که پیش آمد.

س- شما هیچوقت سردرآوردید این موضوع سینما رکس آبادان چه بود؟

ج- من نه، مردم آنجا..

س- که این بالاخره اشتباه بوده؟ عمدی بوده؟

ج- نه اشتباه که نمیشد باشد. مردم این او را می‌گفتند که آخوندها کردند. بعضی‌ها می‌گویند برای اسلام ضرورت داشت می‌گفتند که همچین فتوایی هم اینها دادند. زمان شاه هم می‌گفتند ولی خنده دار بود برای من، می‌گفتیم این مهملات چیست؟ شاه کرده. واقعا "هر کار بدی میشد خود من تودلم می‌گفتم شاه کرده، قابل قبول بود.

س- درست است.

ج- همانوقت هم یک عده‌ای می‌گفتند کار آخوندها است. می‌گفتیم محال است این حرف مفحک است اینکه آخوندها بیایند مردم را بسوزانند کار شاه است کس دیگری این کارها را نمیکند. و بعد هم که گفتند رسیدگی کردند دیگر نمیدانم.

س- شما وقتی که وزیر دادگستری بودید پرونده‌ی کار را ندیدید؟

ج- نه، اصلاً نه یک عده‌ای بنا بود تعقیب کنند و بعد هم اینقدر گرفتاری و کار بود که نه

ندیدیم یعنی پیش‌نیامد اصلاً" یا شاید طرفه‌شش یکمده‌ای رفته‌بودند
تحقیق کنند اینها .

س - وقتی که انقلاب اتفاق افتاد شما تهران بودید یا ..

ج - انقلاب کدامش؟ آخر انقلاب که ..

س - وقتی که

ج - آقای خمینی که رفت تهران من اینجا بودم . من پاریس بودم ایشان رفتند تهران

س - وقتی که بختیار افتاد چی ؟

ج - من اینجا بودم دیگر . همان روز یادم هست شیش ، خیلی عجیب است ، شبی کسه

فرداش افتاد و آن بلوا شد من پاریس بودم . شب همینطور فکر چیز میکردم باز ناراحت

بودم که فردا چطور میشود چون ایشان داشت مبرفت تهران . باز اتفاقاً " تلفن زدم ،

خیلی از شب رفته بود ، به دکتر امینی اتفاقاً " بیدار بود .

س - او کجا بود؟

ج - همین جا .

س - پاریس .

ج - پاریس . نیس بود یا پاریس؟ پاریس بود مثل اینکه . گفتم آقا من الان از سر شب

توفکرم ناراحتم فردا مبرسیم خونریزی بشود چه میشود؟ گفت ، " من هم توفکرم ونمی -

دانم چه میشود؟" گفتم شما بنظر تان می‌آید اینجا ما بتوانیم کاری بکنیم؟ گفت ، " ما

چکار میتوانیم بکنیم؟ شما با بختیار آشنا هستید با او یک تماسی بگیرید ببینید او چه

میگوید؟ چکار میشود کرد؟" یک چیزی یادم رفت . آن وقت شب ، خیلی از شب رفته بود ،

تلفن کردم به بختیار ، به نخست وزیری نمره اش هم یادم بود دقیقاً " که دیدم

فورا " یک خانمی پای تلفن بود خیلی گرم و نرم سلام و علیک کرد و گفتم من پاریس هستم

من میخواهم با دکتر بختیار .. میتوانم؟ گفت ، " بله ، بله ، گوشی خدمتتان باشد . اسم

شما؟" گفتم مبشری . گفت ، " بله . " خیلی با محبت و فورا " دیدیم که بختیار صحبت

کرد. سلام و علیک و احوالپرسی. گفتم آقا خیلی اوضاع شلوغ است شما چکار می‌خواهید بکنید؟ گفت، "هیچی، من می‌خواهم بایستم." من عقیده‌ام این بود که استعفا بدهد، حالا چرا؟ الان بادم نیست عللش ولی بادم هست که، چون خمینی هم اصرارش این بود بعد ایستاد. گفتم آقا خطرناک است و فردا خونریزی میشود. گفت، "من از مرگ با کسی ندارم." گفتم صحبت باک مرگ نیست آبرویتان هم در خطر است آخر اینهم یک حرفی است. گفت، "خوب، چکار کنم؟" گفتم استعفا بده. خیلی ناراحت شد از حرف من بادم هست. گفت، "آنجا کنار من راحت نشستید و اوضاع و احوال را نمیدانید چه حال است." گفتم کنار من راحت؟ ایرانی راحتی ندارد. ما بدنام اینجا کنار من است فکرمان تهران است، کجا کنار.. و چرا استعفا نمیدهید. گفت، "اگر استعفا بدهم کمونیستها میگیرند موفق میشوند و ایران را قبضه میکنند." گفتم آقا زمان شاه هم ما را از این حرف میترسانند همیشه تا میخواستیم بجنبیم میگفتند آقا کمونیستها میآیند. کمونیستها همچین امکانی ندارند بیایند. گفت، "من وارد من تمام اوضاع را میدانم و اینطوری نیست و استعفا غلط است." گفتم خدا موفقیت کند گوشی را گذاشتم. فردا ریختند و رادیو گفت، "ریختند و بختیار کشته شد." گفتم ای داد و ببیداد اگر دیشب گوش داده بود. بعد هم یک ساعت بعد گفتند، "نه کشته نشده و فرار کرده." اینجا بودیم ما.

س - چند وقت بعد شما تهران بودید؟

ج - من بعد که تلفن کردند از تهران طالقانی مرحوم و بمن گفتند، "شما انتخاب شدید توکایینه؟" گفتم من نمی‌آیم می‌خواهم بمانم و دیگر من یکمتری زحمت کشیدیم برای انقلاب شد دیگر ما کاری نداریم دیگر ما می‌نشینیم و لذت‌ش را می‌بریم. بعد طالقانی مرحوم تلفن کرد گفت، "وظیفه‌ات است که قبول کنی بیای." منم خوب هم رفیق بودیم و هم دوستش داشتم مردم محبوبی بود. گفت، "حتما باید بیای." گفتم خیلی خوب حتمی است می‌آیم. بلند شدیم و سه چهار روز بعدش رفتیم. بله ما رفتیم تهران. وقتی هم میرفت خمینی طیاره بود که همه با او میتوانند مجانا بروند. بنی مدارا مرار کرده

شاهم با خانم و بچه‌هایتان هستید بیانشید ، میدانید چقدر باید پول طیاره بدهید؟
گفتم نه من پول طیاره میدهم و اینجوری نمیشود . گفتم خوشم نمیآید پشت سربکی
از طیاره بیایم پاشین و به خودش گفتم .

س- خوب حالا شرح بدهید آنشوی که شما وارد شهران شدید بعد از انقلاب بود
ج- بودیم و رفتیم ..

س- از فرودگاه مهرآباد چه حسی داشتید؟ چه دیدید؟

ج- هیچی ، خیلی خوش بین و تو راهم با مرحوم دکتر شایگان ، او هم از آمریکا میآمد
که بیاید ایران .

س- توی یک طیاره بودید؟

ج- توی یک طیاره بودیم بله .

س- عجب .

ج- بیست و نه هم نشسته بودیم دیگر . خوب ، خیلی دیگر ضعیف و مریض و طفلک منتهای
تا صبح هم صحبت میکردیم . با هم وارد شدیم . من گفتم آقای دکتر شایگان الان باید برویم
بنظر من . برویم بهشت زهرا یک فاتحه‌ای برای شهدا بخوانیم بعد هم برویم پیش آقای
امام خمینی بعد برویم خانه . گفت ، " خیلی خسته‌ام . " گفتم منم خسته‌ام شب هم
نخوابیدیم ولی اینکار باید بکنیم هر چه بگذرد سخت تر میشود . گفتم الان که میرویم
میآیند استقبالمان و وسیله هم هست و آسان است . با هم هستیم برویم بهشت زهرا بعد
همش .. بعد برویم خانه . گفت ، " خیلی خوب . " همین کار را کردیم . آمدیم و ماشین
و وسیله هم آمده بود استقبال ما

س- استقبال آمده بود؟

ج- بله ، سوار ..

س- اعلام شده بود وزارتتان ؟

ج- بله ، اعلام شده بود . سوار شدیم و رفتیم بهشت زهرا و ، خدا رحمت کند ، شایگان

خیلی گریه کرد، خیلی مفضل گریه کرد خدا رحمتش کند. بعد از آنجا آمدیم پیش آقای خمینی و ..

س- آنرا تعریف کنید.

ج- هیچی، رفتیم خانه شلوغ تو مدرسه رفاه یک شلوغی بود و آخوندها، بیشتر آخوندها، بادم میآید یک کسی تا آمدیم پرید و ما را بغل کرد و شناس داد و احوال پرسید. گفتم شما کی هستید؟ گفت، "من خلخالی هستم." خلخالی را وقتی تبعید کرده بودند آخر من اینها را، این آخوندها را تبعید کرده بودند زندان بودند محملین همینطور انقلاب بود دیگر، اینها هم که پول نداشتند. من اینها را تقسیم کردم بین رفقای وکیل مان که ما "برویم دنبال کار اینها. این خمینی اینها هم سهم من شده بود (؟) که نمی شناختیم

س- خلخالی.

ج- خلخالی. این آنوقت در میان دو آب تبعید بودش هر روز هم صبح ساعت نهم میگرد که کار ما چه شده؟ کی آزاد میشویم؟" میگفتم آقا مشغولیم بزودی آزاد میشوید. و دنبال کارشان بودیم و گفتم بزودی آزاد میشوید و نگران نباشید.

س- پس مدیون شما بود.

ج- بله. پرید و ما و گفتم آقا (؟) عقیبت میگردم در بدر چقدر دنبال کارت. خلاصه، بعد با هم خوب خیلی جور بودیم و خیلی هم جدی یک کارهای بعد از او گرفتیم روی آشنائی. خیلی ها را هم کمک کرد من نوشتم. بعد هم که بیکار بودم خیلی ها را توصیه کردم کرد بکمدهای را مثلاً "سپهد با تمام نقلیج آن اوائل که گرفته بودند من توصیه اش کردم پس داد خانهاش را. از مرگ هم نجاتش داد کمک کرد خلاصه. یک لوطی گری هاشی دارد در عین آن حرفهای که میزنند یک آدم لوطی است، یک آدم با مزه ای است. خلاصه خیلی ها رانجات داد، خیلی هم کشت البته کارهای فلفله هم شده ولی اینطور هم بوده.

س- آنروز چند دقیقه ای آقای خمینی را دیدید؟

- ج - هیچی دیگر، زیاده‌دانشتیم دیگر. یعنی اینقدر بن‌گشته بودم و او هم همینطور.
- س - برخوردش با دکتر شایگان چطوری بود؟
- ج - خیلی خوب بود، خیلی با محبت و خوب. اصلاً ما خیال میکردیم که شایگان رئیس جمهور میشود.
- س - همه جانوشته بودند که رئیس جمهور خواهد شد.
- ج - بله. شنیدیم که خمینی این را رئیس جمهور میکند. یک حرفهائی هم تقریباً شاید حالا درست جزئیات یادم نیست. اینقدر ما خسته بودیم و شلوغی بود نمیدانیم. فکسر کنید انقلابی شده ایران بعد از ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی مردم چه خبره چه شلوغی. ما هم دونفر دیشب خوابیده، همش توراہ بوده اصلاً رمق نداشتیم. همینطور بعد سمبل کردیم بعد رفتیم خانه آنجا افتادیم. بعد هم یک ساعت بعد که بلند شدیم مشغول کار. کار یک جوری نبود که بشود یک ساعت مثلاً متفک شد و کسی هم جرات نمیکرد آنوقت کابینه.. حالا مردم نمیدانند بی‌انصافی میکنند. هر حمله میکنند به حکومت موقت، اصلاً کسی جرات نمیکرد کار قبول کند، جرات نمیکرد بیاید.
- س - آنموقع که تشریف بردید منزل استراحت کردید اولین با اصطلاح قدم ادا ریتان چه بود؟ تشریف بردید وزارت دادگستری؟ یا تشریف بردید
- ج - هیچی رفتیم..
- س - پهلوی بازرگان؟ چکار کردید؟
- ج - هیچی، نه بازرگان که شب رفتیم هیئت دولت دیگر.
- س - کجا تشکیل شد؟
- ج - توی همین کاخی که حالا رئیس جمهوری نشیند. همان خانه‌ی اشرف‌آن کاخ تسموی خیابان پاستوردیگر، آن کاخ سلطنتی.
- س - همانجا که هویسدا و اینها می‌نشستند همان ساختمان.
- ج - همانجا بله
- س - رفتید آنجا.

- ج - هیئت دولت آنجا تشکیل میشد و شب رفتیم آنجا .
 س - این جلسه اولتان بود .
- ج - هیئت دولت تشکیل شد ، بله . آنجا بودیم و جلسه دومی من قوانین دادم که انحلال - دیوان کشور چندتا قانون بود یک مقداری کا پیتا لاسیون بود که آمریکائی ها درست کرده بودند که شروع کردیم به ..
 س - خوب تو این جلسه غیر از کسانی که رسماً " عضو کابینه بودند کسان دیگری هم آنجا می نشستند ؟
- ج - نه ، آنجا کابینه بود دیگر . فردا هم رفتیم شورای انقلاب .
 س - آن آهان .
- ج - شورای انقلاب بهشتی بود ، اول طالقانی بود که کم میآمد و تقریباً " رئیس بود مرحوم مطهری بود .
 س - آن کجا تشکیل میشد ؟
- ج - آن هر دفعه یکجا . غالباً " خانه ی ..
 س - آن جلسه اول که رفتید کجا بود ؟
- ج - خانه ی آقای دکتر شیبانی بود . منزل دکتر شیبانی بود و خودش هم درگیر هیئت بود شیبانی .
 س - دکتر شیبانی بود و آقای طالقانی و
 ج - طالقانی .
 س - بهشتی .
- ج - بهشتی ، مطهری ، رفسنجانی ، کنسی ، عرض کنم که بعضی جلسات هم میدیدیم کسه قطب زاده یکی دوبار آمد و چیز هم معمولاً" خودش .
 س - بنی مدر ؟
 ج - بنی مدر آره این هم بود .

س - پس تمام اعضای هیئت دولت رفتید آنجا

ج - نه، نه من رفتم گاهی هم هرکی کار داشت وقانونی مینوشتیم میبردیم آنجا مثل مجلس بود دیگر میآوردیم شورای انقلاب تصویب میکرد آنوقت میبردیم تونخت وزیر و توهیئت دولت آنها تصویب میکردند یا اول با هیئت دولت موافقت جلب میشد میرفتیم س - آنجا حکم مجلس داشت .

ج - آنها که صحنه میکردند دیگر قانون بودش . آنوقت چاپ میکردیم و بنا م قانون عمل میکردیم .

س - رو زمین می نشستند یا

ج - روی زمین ، همه روی زمین ، روی زمین می نشستیم .

س - تو شورای انقلاب؟

ج - بله . همه رو زمین بودند .

س - ولی هیئت دولت که پشت میز . .

ج - بله ، آنجا که رو صندلی بودیم دیگر ، پشت میز بودیم بله . گاهی هم یکی دو بار هم شورای انقلاب را و هیئت انقلاب را دعوت کردیم ، شورای انقلاب را نهار توهمسان نخست وزیر که بودیم یعنی کار داشتیم با هم همه که نهار هم آنجا با هم میخوردیم و تا آخر وقت آنجا بودیم با هم بودیم ، بله .

س - تو شورای انقلاب محیط چگونه بود؟ یعنی همه مدای یکسان داشتند یا یکی دو نفر کردن کلفت تر؟

ج - نه ، تقریباً " شورای انقلاب را بهشتی اداره میکرد قاعدتاً " . اصلاً " طبعاً " او میگرفت و میخواند و تصحیح میکرد دست او بود البته . طالقانی هم البته خیلی محترم و اینها بود . گاهی میآمد و آن گوشه ای می نشست و بعد هم زیاد نمی نشست و میرفت . دخالتی چندانی نمیکرد . دخالت مهم با بهشتی بود همیشه ، بله .

س - خاطرتان هست که اولین باری که شما ، چه بگویم ، بکه خوردید که اوضاع مثل اینکس ، به

آن امیدتان یک کمی خدشه وارد شد چه تفاعلی بود. اولین باری که تکان خوردید؟
 ج - ما زندان بوددیگر، زندان من مرتب میرفتم بازدید میکردم زندان را، آخر اصلاً
 نمی دانستیم که اصلاً یک جور دیگر فکر میکردیم شورای انقلاب، دادگاه انقلاب بودش
 آن مردی بود که ما خیلی بهش خوش عقیده بودیم مهدوی که او را آقای خمینی دادستان
 کل انقلابش کرد.

س - مهدوی کنی؟

ج - نه، نه. مهدوی بود، هادوی میگویم مهدوی.

س - هادوی بله.

ج - هادوی بود اوقاضی عدلیه بود مرد خیلی درستی بود او را دادستان کل انقلاب کرد
 کم کم می آخوندها فلان مخالفت میکردند نمیگذاشتند این بشود. بعد این
 آذری قمی که اسمش را شنیدید حتماً " او را چیز کردند او را دادستان انقلاب تهران
 کردند، این مال تمام ایران. بعد او میگفت، " من اینجا مستقلم." شروع میکرد
 دخالت کردن و نمیگذاشت او دخالت کند. ماکه خوب کاری.. ولی من دخالت میکردم
 میرفتم زندان بازدید میکردم، نه با غالباً " تو زندان میخوردم خلخالی هم تو زندان
 بود و هر چه میگفتم می شنید.

س - این درست است که زندان دست مجاهدین بود؟

ج - مجاهدین؟ یعنی به چه صورت؟

س - آنها قدرت زندان، زندان دست مجاهدین بود و اعداها را آنها میکردند.

ج - نه، نه. عرض کنم آنها شی که بودند آنوقت یکی آن چیز بود که اسمش یادم رفت

که کشته شد طفلک با آن مهدوی.. عراقی. می شناختید که عراقی را؟

س - نخیر، اسمش را شنیدم.

ج - عراقی از آن مجاهدین اخوان المسلمین بود، مرد خیلی درست و خوبی بود که طفلک

را کشتند با پسرش، دست او بود و چندتا بازاری بودند که بقدری مردم خوبی بودند

مجاهد هم نبودند اینها .

س - یعنی زندان دست اینها بود؟

ج - یعنی زندان که بله ، مدیرزندان و همه کاره زندان در را بازکنند ، ببندند - کلا" دست اینها بود .

س - کی اینها را گذاشته بود اینجا ؟

ج - اینها را خوب همان تشکیلات خمینی با خودش یا اعوان و انصار خمینی ، اینها مردم بسیار شریف و درست و مهربانی بودند و این زندانی ها اینها را می پرستیدند ، اینها هم همینطور ، عجیب ، درست و امین اینها بودند خود عراقی چقدر خوب بود . رئیس کل اینها که آمده بود عراقی خودش . خیلی آدم محکم و استوار و معتقدی بود ، خیلی هم بسا آقای خمینی مربوط بود که هویدا اینها هم تو همین زندان بود که اینها بودند . اینست که من اطمینان داشتم . خلخالسی هم که همیشه تو زندان بود غالباً " . اینها هم گاهی می آمدند همینطور غفاری اینها . گفتم اینها را خمینی تو دست خود خمینی و آخوندها بود . من بزورد حالت میکردم که اصلاً نمیخواستند . میخواستند خودشان ... ما هم خیال نمیکردیم آخر اینجوری بشود کار . بهر حال اینطور بشود . خلاصه دیگر همان آدم کم کم بکھوم ببینید ای بابا

س - آن اولین روزی که شما مثلاً رفتید خانه گفتید ای داد و بی داد

ج - حالا درست یا دم نیست ، اینها کم کم حاصل شد ، میدانید ؟

س - کم کم همین . بعداً " که کسانی به این نوار گوش میکنند میخواهند ببینند که این آقای مبشری که یک عمر در دادگستری بوده و خدمت کرده چه جور در یک مقام وزارت دادگستری قرار میگردد ..

ج - همین دیگر ما

س - و بعد یک سری کارهایی میشود که موافق میل ایشان نیست ، این چطوری است ؟

ج - همین دیگر ، چندتا اعدام که شد . آخر ما البته آن اوائل که نرفته بودم

ریختند و یکمده را کشتند مثل نصیری فلان و اینها . خوب طبیعتاً " فکر میکردیم که رئیس سازمان امنیت بود ، یکمیری گرفتند و کشتند مردم ناراحت هستند ریختند و یکا مسر تقریباً " طبیعی است

س - شما در آن عیبی نمیدید .

ج - نه یعنی میگفتم تمام میشود ، یعنی جلویش راهم نمیشود گرفت بالاخره انقلاب است دیگر شده . بعد از ۱۵۰۰ سال یاد و هزار سال بعد دیگر بکهو اعدامهای .. وقتی هویدا را مثلاً کشتند یا همین پاکروان اینها را دیدم یکمده ای که حالا هویدا من میدانم چکار کرده حالا غلط کرده ولی هنوز و محاکمه نشده آخر بگوئیم که ، قول هم داده بود آقای خمینی آنروز گفتم به شما ، اجازه داد که محاکمه بشود یعنی دنیا هم ببیند آن محاکمه را ، بهر حال نمیتوانم . از این ما بدمان میآمد ، متهم هم بود ولی چکار کرده ؟ چرا ؟ واقعا " خدمت کرده به خارجی ؟ علیه ما ؟ اینها را با بیست داشت . بعد مثلاً پاکروان ، آخر پاکروان در عمرش من میدانم یک چک به کسی نزده بود ، من یقین دارم ، یک شاهی دزدی نکرده بود اصلاً " مردی بود . یکمده ای اینجوری که اینها را بکهو دیدیم که همرا درو کردند به این صورت .

س - آخر میفرمائید که رئیس زندان که آن آقای عراقی بود و آدم خوبی بوده

ج - خوب خوبی بود آخر دست او نبود .

س - خلخالی هم که میفرمائید آدم بدی نبوده .

ج - که او هم نبود . نه خوب این خونریزی ها را کرده گفتم نسبت به آن آخوندها ..

س - پس کی این کارها را میکرد ؟

ج - همین ها را لابد آقای خمینی دستور میداد دیگر ، ظاهراً " . برای اینکه خلخالسی

البته آدم خونخواری است ، گفتم نسبت به آن آخوندهای دیگر خیلی خوب است ، نسبتاً "

س - نسبت به کی ؟

ج - نسبت به اشخاص دیگر خیلی

س - عجب .

ج - املا " خلخالی میگویم یک لوطی گری داشت مثلا " یکمده ای را مانجات دادیم از - دست . بعضی ها هستند که املا "

س - شما فرمودید که برایتان شرح داده بود که هویدا را چه جوری کشتند

ج - هویدا را آن چیز میگفت ، یکی از آن اشخاصی که شرح داده بود ، بله بردند کشتند و گفت ، " محاکمه کردیم . " بیخود میگوید محاکمه اش نکرده بودند .

س - یک عکسی تو روزنامه چاپ کردند .

ج - ظاهرا " کشته بودندش بعدیک چیزهایی نوشته بودند بنام محاکمه هویدا . اینطوری

معروف شده . اینها راهم ندادند ، نمیدادند . هی گفتیم اینها را بدهید بخوانی -

نبود . املا " گفتم یک بساطی بود که تودست خود خمینی بود این محاکمات و این کشتن ر

من وحشت کردم . املا " ما خیال کردیم میتوانیم قبضه کنیم ، املا " ماندم فکر کردم کم کم

درست میشود ، خمینی موافقت میکند ، محاکمه میشوند ، نظمی پیدا میکند . من قانسون

نوشتم برای دادگاه های انقلاب ، برای دادگاه های انقلاب قانونها تمویب شد . املا " دیدیم

هیچ ملاک ..

س - آن نواری که فرمودید خلخالی تعریف کرد چه بود ؟

ج - بله که بردند . الان یادم نیست جزئیاتش ، همه را دقیقا " گفتش

س - چون ممکن است این نوار هیچوقت در دسترس تاریخ نباشد اقلا " آنچه که شما یادتان هست

ج - بله ، آن نوار را گرفتند ، همین که مرا بردند زندان همان شب این نوار

را هم برداشتند بردند پس هم ندادند .

س - تقریبا " چه یادتان هست از آن نوار ؟

ج - تقریبا " این که گفت زدیم ، کشتیمش دیگر . و ایستادیمش و از او ما ..

بردیتمش توانا قی و نمیدانم کی تیرزد . آن شیخ غفاری ظاهرا " بوده و یکی دیگر از آن چیزها

وزدیم با تیر. ایستاد و گفت نزنید سر را باید نجات بدهند و مرانجات میدهند عده‌ای، چرا؟ فلان من را میخواهید.. از این حرفها زده بود و گشته بودند. بعد هم یکی از آنها که باز یاد من نیست گفت، بعد آمدیم در را بستیم و محاکمه را مثلا نوشتیم. یک همچین چیزی. من اینها را وقتی دیدم و فلان اصلا وحشت کردم که دیدم آخرت تو قلع نداشتیم نه از آقای خمینی، از هیچکسی که اینجوری بکشند کسی را بدون محاکمه بدون فلان. و تا آنوقت هم امیدوار بودم که قبضه کنیم کار را. قضات زیادی را میفرستادم زندان که کمک کنند در تشکیل پرونده، در رسیدگی.. قضات درجه اول و خوب. اینها بقدری اینها را می رنجاندند، همین آذری قمی و اینها، اینها هی هر روز قهر میکردند و برمی گشتند. به اینها چنان میدادند اتاق نمیدادند اینها موی دماغ بودند نمیخواستند قضات باشند. میخواستند دست خودشان باشد هرکاری میخواهند بکنند. ماهم با اصرار اینها را میفرستادیم و باز اینها میآمدند. هی میگفتم حالا خواهش میکنم که باز بروید محض خدا اینها میرفتند. خلاصه، تا اینکه من آمدم و اینها را هم همه را بیرون کردم.

س- اینکه میگفتند هویدا تقاضای وقت کرده بوده که کتابی بنویسد، امیدانم چیزی بکند..

ج- نمیدانم، اینها را نشنیدم.

س- یا خاطراتش را بنویسد

ج- نه او که میتواند بکند تقاضا نمیخواست.

س- نه وقتی که در زندان بود که به او وقت بدهند، یکماه به او وقت بدهند که اینها را بردارد بنویسد.

ج- نه نمیدانم اینها را نشنیدم که همچین تقاضایی کرده باشد.

س- ولی خوب جلسه آخر فرمودید که توسط آقای ..

ج- بله توسط رهنا نوشته بود که مرا بخواهد فلانکس چون مطالب مهمی دارم که باید

بگویم. که بعد وقتی این رابطه من دادند که دو ساعت پیش کشته بودندش. که بعضی ها میگویند مثلاً همین که شما گفته بودید همه چیز را میگوید شاید همین موجب قتلش شده مثلاً چون نمیخواستند. گفتم هزار داستان سیاسی وجود داشت و خود همین افسرهای که کشتند خوب اینها هر کدام همان مقدم منبع نیم قرن اطلاع سیاسی ایران بود.

س - او هم که با آقای بازرگان گویا رابطه‌ی خوبی داشته.

ج - بله، با همه خوب بود، بهمه کمک کرده بود. آخر این را کشتند نه تعقیب شد. آخر اینها را گفتم همه شان با کروان فلان همه‌ی اینها منبع اطلاعات مهمی بودند، خود هویدا یکی نبود که همینطور عادی باشد، خود نیک پی، رفانیک پی شهردار تهران که کشتندش همه اینطوری بودند.

س - توجهات هیئت دولت شما راجع به این مسائل بحث میکردید؟

ج - بله، چرا همان روزی که استعفا دادم گفتم آخر این کارها شده، اینها همه خلاف آنچه که ما فکر میکردیم اینست که من نمیتوانم بمانم و استعفا میدهم. مفضل صحبت کردم بله.

س - یعنی شما مثل بقیه در روزنامه و رادیو این اخبار را می شنیدید؟

ج - اینها را خوب از مردمی که من تماس داشتم من می شنیدم، نه

س - نه، منظور اعدام را میگویم.

ج - نه، زندان نوزندان مثلاً میگفتند. نه می شنیدیم از خود داخل میشنیدیم ولسی خوب وقتی کار گذشته بود و املاً نمیتوانستیم کنترل کنیم کی چطور میشود. ما خودمان هم اینقدر گرفتاری داشتیم، خود دادگستری من گرفتاری داشتم.

س - کار شما چه بود آن مدت؟

ج - کار؟ چه کاری؟

س - میگویم با وجود اینکه دادگاههای انقلاب بود و کارشان را میکردند دادگستری کارش چه بود؟

ج - کار زیاد داشتیم. تغییرات. کارش خیلی زیاد بود. اولاً "نظم اشخاص بدرابیرون کردن اشخاص خوب را آوردن، سازمان شهرستانها را دادن، پرونده‌ها... خیلی کار فوق العاده زیادی بود املاً" نمیرسید آدم سرش را بخارا نند. بعد هم یک عده‌ای آنجا بودند که باید مراقب آنها هم میبودیم که فقط کارهای بدی میکردند، خودخواهی‌ها نمی داشتند. خلاصه، خیلی کار بود منم خوشبین بودم به یکعده‌ای که آنجا کار میکردند با ما و هیچکدامشان شایسته خوشبینی نبودند. و کار زیاد بود و هیئت دولت کار زیاد بود آنجا خیلی کار زیاد نبودن همکار خوب که هم‌این مسائل. من خلص و مخلص برای انقلاب میخواستم همه کارکنم تقریباً "همه میخواستند برای خودشان یک پستی بگیرند و یک آینده‌ای درست کنند. یعنی از این حیث ضعف مردم را دیدم که ما ایران چرا به این صورت هست.

س - این سیستم قضائی ایران میشود تشبیه‌اش کرد به وضعی که قبل از داوور بوده؟ الان آن شکلی شده دو مرتبه؟

ج - بله، شاید آنوقت بهتر بود حتماً. "آنوقت بنظر من اشخاص واردتری بودند، ما که ندیده بودیم، خلاصه الان

س - یعنی عملاً "قوانین با اصطلاح مدنی ایران بکلی کنار گذاشته شده؟

ج - یک قوانینی بود. بله عملاً کسی گوش نمیدهد هرکسی یک فکری دارد فلان. بمیل خودش فتوا میدهد، بقول خودشان را مجتهد میدانند و میگویند فتوای ما این است.

س - یعنی واقعا "عیناً برگشته به زمان قبل از داوور؟

ج - والله من قبلش را ندیده بودم ولی خوب..

س - آنچه که شنیده بودید.

ج - ولی خوب آنوقت قانون نبود دیگر، قانون حکومت نمیگردد دیگر فتوای آخوندها بود.

س - حالا دادگستری املاً "نقشی ندارد؟

ج - نقش چرا، مردم خودشان رأی میدهند فتوای آخوندها. قانون مدونی...

س - قاضی دادگستری چه؟

ج - همان دیگر قاضی هم همینطور. با آخوندها هستند که خودشان یک چیزی مینویسند عمل میشود غلط، برخلاف قانون. اصلاً قانون را قبول ندارند. این را قبول ندارند قانون را هم مینویسند آخر procedure چیست؟ چه جوری باید باشد؟ آخر یک نظمی باید باشد. قاضی که تقلب کرد تعقیب میشود یا نمیشود؟ چه جوری تعقیب میشود؟ آخر تمام همه چیز پاسبانها، هیجانی اصلاً.

س - اینها را دادگاههای سابق، دادگاههای شهرستانها و اینها تعطیل هستند یا بیکارند؟ چه جوری است؟

ج - نه، همان فرمانشان تغییر کرده، هستند همه منتها بصورتی که گفتم. بصورت جدید خودآخوندی، هیچی.

س - یعنی رؤسایشان همه شان آخوندهستند؟

ج - همه آخوندهستند تقریباً، تقریباً همه بله.

س - حالا من یک سؤال آخر دارم که ممکن است، در هر حال سئوالی است که من فکرم میکنم، دخترانم تا هم دیروز میخواستند که این سؤال را بکنم و آن اینست که افرادی امثال با شاید خود هویدا وقتی که به او ایراد میگرفتند و میگفتند مثلاً "تو در زمان نخست وزیریت ایراداتی به شما وارد است حرفش این بود که یک سیستمی بود و ما در داخل آن سیستم بودیم و ما نقشی نداشتیم. حالا همانطوریکه اطلاع دارید عین این صحبت را راجع به کابینه بازرگان میکنند میگویند اینها هم یک سری کارهای در زمانی که اینها مسئول بودند شده اینها هم برمیگردند میگویند که خوب ما مسئول نبودیم یک کارهای میشد و ما مربوط نیست.

س - مسئول چطور نبودند؟

ج - حالا سؤال اینست که فرق بین این دو تا دوره چیست؟

س - خیلی. نه کابینه بازرگان کار میکردند، در همه کار دخالت میکردند که خوب

بعضی هایشان را آخوندی جلویش را میگرفت . مثل همین زندان همین اعدام اینها را خوب بالاخره نمیگذاشتند خودشان تشیکل داده بودند . دولت بازرگان بایستی البته ول میکرد میتوانست ول کند . آنها هم خیال میکردند که کم کم درست میشود قبضه میشود اینها نرم میشوند . همین که بازرگان گفت چندبار ، گفت ، " اینها را من میآورم کسه ببینند نمیتوانند کارکنند خودشان بروند عقب . " خوب اینها را آورد ، اینها نشستند و از خدا هم خواستند عقب هم نرفتند .

س - منظور شورای انقلاب است ؟

ج - نه اصلاً خود آخوندی دیگر . آورد وزیر گفت بیایند اینها بشوند جای ما ببینند نمیتوانند . گفتیم آقا ول نمیکند اینها غمه نتوانستن نمیخورند که . بد فکر کردن بازرگان بود دیگر اینکار را کرد . اینها را آورد بزور آورد اینها را کسی جرات نمیکرد پشت میز وزارت . بعد دیگر ماندند ، حالا هم ماندند .

س - مثلاً آدم صحبت میکند مثلاً با یکی از وزرای دولت آموزگار اظهار میکنند کسه مثلاً اگر بگیر و ببندی بود و اینها ، اینها را سازمان امنیت میکرد ما نمیکردیم .

س - نه ، نخیر آنها میکردند ، مگر اینها مجبورا " حکومت را نگه داشته بودند؟ اگر وزیر آموزگار ول میکرد به این علت او هم ول میکرد دیگر نمیتد کسی نمیکرد . همه تسلیم بودند و البته آن جلاده میکشد ولی تو مقصری توان جلاد را حفظ میکنی که جلاد میماند . اصلاً غلط است این حرف .

س - حالا موضوع اینست که آن وزرای آموزگار حالا عین این ایراد را به وزرای بازرگان میگیرند .

ج - نه هیچوقت ، کجا بود ؟ نه . وزرای بازرگان گفتم باید استعفا میدادند کس کارهای خودشان را میکردند خیلی صمیمانه . آنوقت انقلاب بود غیر از آنست . یک کارهایی میشد ملت میکرد نمیشد جلویش را گرفت امید بود که کم کم ملت مهار بشود منتها نکرد بایستی ول میکردند فقط غلط بازرگان و دیگران این بود که استعفان دادند . وقتی

دیدند نمیتوانند کنترل کنند باید استعفا بدهند نه اینکه آنها را بیاورند. آنها سا
هم لابد فکر کردند که میشود درست میشود مثلاً. و گرنه غیر از آن بسود. اگر نه خود
همین ها حکومت را نگه میدارند، هر حکومتی را. آنوقت آن پیشخدمته هم موثر است در نگهداشتن
حکومت.

س - یعنی تصور میکنم که اگر بازرگان استعفا داده بود شاید

ج - من معتقدم که میتوانست بایستد یا استعفا میداد وضع جور دیگری میشد به اینصورت
در نمیآمد. آمد اینها را آورد و خودش هم کار کرد با اینها، زیر دست آنها نشست و کار کرد.
س - آن زمانی که آقای طالقانی قهر کرد و از تهران رفت بیرون شما در تهران تشریف
داشتید؟

ج - بله.

س - ماکه در خارج بودیم خیلی برایمان عجیب بود که چطور شد که آقای طالقانی به این
ترتیب قهر کرد و بعد که رفت پهلوی آقای خمینی و بعد برگشت
ج - تسلیم بود.

س - به یک نحو عجیبی تسلیم بود. انگار اصلاً نمیشد تصور کرد که ..

ج - هیچی او خیال میکرد که انقلاب بهم میخورد اگر این قهر بکند، مردم شتت پیدا کنند
روی صمیمیتش که کلی بودن و یکدست بودن بهم نخورد. او مرد صمیمی و خوبی بود.
س - تصور میکنید چه گفت و شنودی با خمینی شده بود که بعد وقتی که آمد
بیرون اینجور ...

ج - نمیدانم، خیلی تصمیم .. لابد گفته بود آقا سلام. همین حرفها را حتماً زده، برای
خدا و پیغمبر، حرفی که همه را فریب میدهد همین هاست همه را.